



جلسه چهارم سرکار خانم همیز

مراحل ورود ایمان در قلب را می‌خواهم برایتان بگویم. شما خودتان را تست کنید. همین‌طور که ما خون‌مان را می‌رویم تست می‌کنیم که چربی و فشارخون‌مان چقدر است و غیره، و ببینیم که در وضعیت تعادل هستیم یا نه، این هم امروز وضعیت شما را به شما نشان می‌دهد که از نظر ایمانی در تعادل هستید یا نه. و اگر نیستیم چه کنم که به تعادل برسیم. بحث مراحل ورود ایمان در قلب از نظر علمی آدرسش "کتاب نشان از بی‌نشان‌ها" جلد ۲، نویسنده پسر آیت... میرزا حسنعلی نخودکی است. آقای نخودکی رحمة الله علیه قبرشان در مشهد است اکثریت خانم‌ها ایشان را می‌شناسند و به زیارت قبر ایشان رفته‌اند و سوره‌ی مبارکه یاسین را به نیت ایشان خوانده‌اند و حاجت‌هایشان را هم گرفته‌اند. یک مرد بسیار آبرومندی است که به قول یکی از بزرگان گفت "ایشان حاجب درب حرم حضرت رضا علیه السلام است" و باید با اجازه او وارد حرم بشوی. ایشان مدت اختیاری داشتند.

ما چند گروه هستیم - یک مدل عزرائیل می‌آید و آن انسان بر اثر گناهانش خودش را در آینه وجود حضرت عزرائیل زشت می‌بیند و به سختی جان می‌دهد، گروه دوم در آینه وجود حضرت عزرائیل خودش را زیبا می‌بیند و با لذت جان را تحویل می‌دهند. گروه سوم، حضرت عزرائیل می‌آیند در می‌زنند و اجازه می‌گیرد، که بگوید من اجازه دارم روح‌تان را قبض کنم؟ شما جواب خیر یا بله می‌دهید.

ایشان از این جنس آدم‌هایی بود که اجازه نداد و یک سال اضافه‌تر زندگی کرد و داریم که بعد، امام رضا علیه السلام برای او پیغام فرستاد که "نمی‌خواهی همیشه در بارگاه ما باشی؟" گفت: چرا حالا جانم را تسلیم می‌کنم. اما گروه چهارم که چگونه جان می‌دهند ائمه علیهم السلام هستند که خود خداوند قبض روحشان می‌نماید. عزرائیل فقط به آنها خبر می‌دهد که وقت رفتن است. اصلاً جان آن بزرگواران را نمی‌تواند بگیرد چون دوشان ائمه علیهم السلام است. چهار ملک مقرب نمی‌توانند با ائمه علیهم السلام تعامل داشته باشند پایین‌تر از این‌ها هستند.

مثلاً مولوی در مثنوی می‌گوید وقتی پیغمبر^(ص) به معراج رفتند و به صدره المنتهی که رسیدند، حضرت گفتند که: جبرئیل چرا بالا نمی‌آیی؟ در مثنوی گفت: جبرئیل بیا اندر پی‌ام گفت رورو من حریف تونی‌ام به اندازه بند انگشتی بالا بیایم بال و پر می‌سوزد.

مراحل ورود ایمان در قلب: در قرآن می‌گوید شما بگویید ما مسلمانیم، نگوید مؤمن هستیم. وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ. ایمان در قلب‌تان نرفته. در قلب‌تان برود شما جور دیگری می‌شوید. ولی اگر ایمان در قلب‌تان نرود، مثل آدم‌هایی می‌شوید که دائم به پیغمبر غر می‌زدند می‌گفتند هوا گرم است نمی‌توانیم بیاییم یا هوا سرد است.



در مرحله اول انسان که ایمان در قلبش است، اسمش صدر است. در قرآن می‌فرماید:

یوسوس فی صدور الناس، من الجنة و الناس، تا انسان در مرحله صدر است شیطان وسوسه می‌کند و مرتب اذیت می‌کند، انسان که در مرحله اول هست، عبادت می‌کند و گناه هم می‌کند. مثل اکثر آدم‌هایی که شما می‌شناسید. نماز می‌خواند بالا می‌رود، گناه می‌کند پایین می‌آید. مکه می‌رود بالا می‌رود، غیبت می‌کند پایین می‌آید. کربلا می‌رود بالا می‌رود اذیت می‌کند پایین می‌آید اکثراً آدم‌ها اینطوری هستند. در آیه ۱۰۲ سوره توبه هم می‌گوید: ... (آیه بیاید) آدم‌هایی هستند که عمل صالح را با عمل سیئه قاطی می‌کنند. این‌ها ای پیغمبر، اگر آمدند پیش تو اعتراف کردند و به تو صدقه دادند، برایشان توبه کن و به آنها درود بفرست. مثل علیهم، (همیشه شما به پیغمبر درود می‌فرستید در صلوات، ولی اینجا می‌گوید پیغمبر، تو درود بفرست) یعنی پیغمبر برای این آدم توبه کننده خطاکار وقتی درود بفرستد چه فایده‌ای دارد؟ تو که درود می‌فرستی این‌ها به آرامش می‌رسند، با گرفتن صدقه این‌ها را ظاهر کن و پاکیزه کن. هر چند می‌گوید خدا صدقه را می‌گیرد خدا شما را پاکیزه می‌کند ولی رابطه شما با خدا، می‌شود حضرت محمد^(ص). معمولاً آدم‌ها در این دوره اول هستند و حضرت محمد^(ص) می‌گوید: اگر مرگتان در لحظه‌ای که گناه می‌کنید فرا برسد، من برایتان متأسفم، چون نمی‌توانم برایتان کاری بکنم. بعضی در حین گناه می‌میرند. این خیلی خطرناک است. باید از خدا عاقبت به خیری بخواهیم و این خیلی نکته مهمی است.

اما بر اثر تفکر در خدا و بالا بردن معارف دینی همین که متأسفانه الان درها به روی همه بسته شده، مساجد، سخنرانی‌ها، دوره‌هایی که دور هم جمع می‌شدند در خانه، روضه‌ها با همه جمع شده این‌ها خیلی نشانه خطر است. ایمان از بین می‌رود. اگر یادتان باشد ما گفتیم ۲ نوع ایمان داریم: ایمان مستقر، ایمان مستودع. ایمان مستقر ایمانی است که تا ابد با ما هست، تا لحظه مرگ هم با ما هست مثل همین شهدا، بزرگان، علما؛ ایمان مستودع ایمانی است که ریزش دارد. الان شما ببینید در همین جمهوری اسلامی چقدر از آدم‌های مهم ریزش کردند. از خانم‌ها بی‌حجاب شدند. آیت ... خامنه‌ای گفتند: این قدر دنبال غرب نروید کنیز غرب غلام غرب. همین خانم حقیقت جو، اول در ایران استاد دانشگاه بود بعد نماینده مجلس شد، بعد رفت در گروه اصلاح طلب‌ها، بعد رفت خارج از کشور بعد از ازدواج طلاق گرفت، بعد آنجا با مرد جوانی ازدواج سفید کرد بعد هم بی‌حجاب شد و یک آدم فاسدی شد، آقا فرمودند این‌ها کنیز غربی‌ها می‌شوند.

آدم وقتی ایمانش را تازه نکند حتماً سقوط می‌کند. اصلاً شک نکنید. الان در زمان کرونا باید خودتان، خودتان را به روز کنید و مدام خودتان را درست کنید. قرآن بخوانید، عبادت کنید.

بر اثر تفکر و عبادت صحیح (نه ۱۵ رکعت نماز، بلکه ۱۷ رکعت در خانه خوانده شود) من همیشه نگران مادرها هستم که در خانه نمازهایشان از بین می‌رود، اگر مادر و پدر نمازشان قضا شود دیگر فاتحه بچه‌ها خوانده است



و دیگر اصلاً نماز نمی خوانند. به قول یکی از کارشناسان می گفت: اگر پدر و مادر اول وقت بخوانند، بچه ها آخر وقت می خوانند.

این خیلی مهم است. بر اثر تفکر، تقوا و عبادت ایمان به مرحله دوم می رود، اینجا انسان عبادت می کند ولی اصلاً گناه نمی کند. یا بلافاصله توبه می کند. یعنی قدرت ایمانش این قدر بالا می رود. دیدید بعضی اصلاً گناه نمی کنند، دروغ نمی گویند، غیبت نمی کنند، تمام اصولی را که خداوند فرموده اولاً یاد گرفتند بعد هم اجرا می کنند. این طور نیست که مثلاً به اطرافشان بی توجه باشند. کاملاً مواظب هستند. به قول آیت ... حسن زاده آملی، کشیک نفس را می کشند. مواظب نفس شان هستند که کار خطایی نکنند. چون نفس ما هر لحظه « وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ » است، یعنی هر لحظه ما را امر به بدی می کند، مگر اینکه خدا به ما رحم کند.

پس ما مرحله دوم ورود ایمان در قلب، مرحله ای است که انسان عبادت می کند اصلاً گناه نمی کند، احیاناً اگر گناهی هم کرد فوراً توبه می کند. تازه این می شود مرحله دوم، که امام خمینی^(ره) در حدیث ۱۲ در بحث تقوا می گوید که اولین مرحله تقوا، پرهیز از محرّمات است. یعنی هرگز حرام انجام ندهی، تازه مرحله اول تقوایی. بعد می گوید تقوای خاصان یکی از مشتهیات است. خواص از مشتهیات پرهیز می کنند. ما کی پرهیز می کنیم. یک مانروی خوشگل می بینیم خودمان را می کشیم برویم آن را بخریم. یک چادر زیبا بینیم، می رویم می خریم. یک غذای خوشمزه بینیم می رویم می خوریم. یک خانه زیبا بینیم می رویم می خریم. ما همه اش دنبال مشتهیات هستیم. اصلاً آدم به این آسانی نمی تواند جزو خاصان وارد شود. شاید شما انشاء ... هستید. ولی می خواهم بگویم عموماً افراد در همان مرحله اول اگر حرامی انجام ندهند خیلی خوب است.

اما در مرحله بعدی، یعنی مرحله سوم، انسان نازنین می شود به احدی کینه ندارد، این مرحله در عرفان شفاف است. شفاف یعنی عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست. حالا در دل خانم ها بچرخی به خیلی ها کینه دارند. حالا به هر صورت کینه داشته باشید، به این مرحله نرسیده اید. کسی که کینه نداشته باشد و همه را ببخشد، راحت باشد چون آدم به کسی علاقه داشته باشد لحظه جان دادن نمی خواهد جان بدهد، کسی هم دشمنی داشته باشد نمی تواند جان بدهد، یعنی آدم دلش نمی خواهد بمیرد که او خوشحال شود.

یکی از علما می گفتند که بچه بودم همسایه مان پدر ما را صدا کرد گفت بیاید همسر من خیلی حالش بد است. رفتیم بالای سر او و پدر من شروع کرد برایش شهادتین را گفتن. رسید به اشهدان علیاً ولی الله، دهانش قفل شد. پدر من دوباره شروع کرد. تا سه بار این طور شد. پدرم دست مرا گرفت و به خانه آمدیم. دیگر خبری نداشتیم. بعد از ۲ ماه خانم همسایه دنبال پدرم آمد. گفت بیا من شوهرم حالش خوب شده می خواهد شما را ببیند. پدرم با یک اکراهی رفت. پدرم دید در رختخواب نشسته گفت آقا من می خواهم به تو بگویم علت اینکه به من



می گفتی بگو (اشهدان علیا ولی ...) چرا دهانم قفل می شد، پدرم گفت: خوب چرا؟ گفت: من یک چراغی از انگلستان برایم آورده بودند خیلی دوستش داشتم. تا تو این را می گفتی شیطان می گفت: الان می زنم می شکم چراغ را. من سکوت می کردم. وقتی تو رفتی گفتم بدون حبّ علی دارم از دنیا می روم. به خدا التماس کردم من روضه حسینات را می رفتم به من فرصت بده برگردم جبران کنم.

حالم که خوب شد زدم چراغ را شکستم که از دلم بیرون برود. ما واقعاً خیلی چیزها در دلمان هست که خودمان هم خبر نداریم. وقتی گم شود دیوانه می شویم. یا از دست برود بیچاره می شویم. ما از خودمان تست نگرفتیم ببینیم در چه وضعیتی هستیم. این را باید خدا کمک مان کند که متوجه شویم واقعاً اشکال کارمان کجاست.

عروس امام گفتند امام که بیمارستان بود نمی گذاشت علی کوچولو پیش او برود چون خیلی دوستش داشت. گفت یک روز علی را پیش امام بردم. امام گفت: چرا آوردید؟ گفتیم: آوردیم حالتان بهتر شود. و امام خوششان نیامد از این کار من. بعدها در کتاب های عرفانی خواندم که عارفی لحظه مرگش به نوه ای که دوست داشت بیشتر علاقه داشت بیشتر فکر می کرد. حالا فهمیدم امام چرا پرهیز می کرد از نوه ای که دوستش داشت. مرحله چهارم، که اگر انسان به این مرحله برسد باطن عالم را می بیند. این کار هر کسی نیست. مثلاً شیخ رجبعلی خیاط، واقعاً ایشان اتفاقی را که افتاد شنیدید. او از گناه فرار کرد و گفت: خدایا، من از گناه فرار کردم، تو هم باطن عالم را به من نشان بده. بعد، او همه چیز را می دیده. افراد که به او مراجعه می کردند اشکالات کارشان را به آنها می گفته.

پس بنابر این تو نمی توانی بگویی شوهر من بد است من خوبم. تو الان خودت در چه مرحله ای هستی؟ اسلاید ۱۰: در سوره فاطر آیه ۳۲، اصناف مردم را می شمارد. می فرماید: انسان ها سر دسته هستند، ظالم لِنَفْسِهِ، مُقْتَصِدٌ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ، حالا شما ببینید کدام یک از این ها هستید. کسانی که به خودشان ظلم می کنند. مقتصد، میانه روها هستند سابق بالخیرات در امور خیر سبقت می گیرند. ما می گوییم مادران پیام باید جزو دسته سوم باشند.

الان در جامعه ما آدم های بی نماز و بی حجاب ظالم لِنَفْسِهِ هستند. آنهایی که بچه هایشان را معمولی تربیت می کنند می شوند مقتصد. ولی شما باید جزو سابق بالخیرات باشید، که تلاش می کنید که بچه هایتان به درجات بالایی برسند.

اصناف مردم از نظر تفکر؛ ظالم لِنَفْسِهِ، سؤ ظن به خداوند تبارک و تعالی دارند، برنامه عالم را عالمانه و عادلانه نمی دانند ظالم لِنَفْسِهِ می گوید: هر چه سنگ است مال پای سنگ است. در بیماری می گوید خدا بد ندهد! گروه میانه رو، نظام هستی را بر مبنای عدل می داند. در وقت بروز مشکل صبر دارند ولی اهل شکایت هم هستند.



یک درجه بالاتر از ظالم لنفسه هستند. این‌ها می‌گویند همه چیز درست است. اگر مشکلی پیش آمده اشکال از من است. من چه کردم؟ خدایا، غلط کردم. اما شکایت هم می‌کنند.

من یک بار دست بچه‌ام شکسته بود بردم بیمارستان در اتاق عمل بود ما سه چهار تا مادر بودیم که همه بچه‌هایمان اتاق عمل بودند. همه منتظر نشسته بودیم. یک خانمی معلم روی پایش می‌زد و می‌گفت: خدایا شکر. یعنی خدایا این چه وضعی است. از نظر تفکر این‌ها مقتصد هستند. یعنی سؤ ظن به خدا ندارد، ولی چرایش را هم می‌گوید.

اما سابق بالخیرات، نه تنها عادلانه و حکیمانه می‌بینند در حالی رضایت از حق دارند هم خوشی و هم ناخوشی. این‌ها همیشه از خدا راضی هستند. مثل حضرت زینب^(س) وقتی عید... زیاد ملعون می‌گوید: دیدی که خدا با برادرت چه کرد؟ ایشان گفت: ما رأیت الا جمیلاً. گفت: آن کتک زدن‌ها، سربیدن‌ها، آوارگی‌ها زیباست؟ فرمودند: نه، این کارهای مردم است که زشت است، کار خدا زیباست. او دارد این‌ها را می‌بیند و خودش پاسخ می‌دهد. ما به این یقین داریم.

شما دقت کنید جزو کدام یک از این‌ها هستید؟

در کنار شوهرت تو بدهکاری در مقابل خدا نه طلبکار. او باید حق تو را ادا کند.

مثلاً در نفقه دادن - شوهری بدجنسی و نادانی می‌کند و نمی‌دهد. ظالم لنفسه، از اموال شوهر حرام می‌کند می‌گوید او به من نداد من هم این را خراب می‌کنم. یواشکی یک سری کارها را می‌کند.

آدم‌های معتقد، امانتدار هستند، اموال شوهر را حرام نمی‌کنند، در آیه ۳۴ سوره نساء، حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ، زن باید حافظ غیب شوهرش باشد. آنچه را که خداوند دستور داده حفظ کند مثل مسائل جنسی‌اش یا مالی‌اش را به کسی نگوید.

من حتی به دختران جوان که ازدواج می‌کنند می‌گویم اصلاً از شوهرت نپرس چقدر حقوق می‌گیرد. چون اگر کسی از تو پرسد و تو به او بگویی، راز شوهرت را فاش کرده‌ای، حق نداری بگویی.

حتی من دختر خودم که عقد کرده بود یک روز آمد گفت: مادر، یک چیزی بگویم؟ گفتم نه، گفت تو چه میدونی. گفتم نه نگو. گفت تو مشاور مردمی مشاور من نیستی. گفتم: نه، از شوهرت به من هیچ چیز نگو.

رفت و ناراحت شد، شب شوهرش دوباره زنگ زد. بعد دخترم آمد گفت: مامان، چقدر خوب شد به شما نگفتم. گفتم چطور؟ گفت شوهرم زنگ زد به من گفت می‌خواستم امتحان کنم ببینم رازهای من رو به مادرت می‌گویی؟ وقتی فهمید نگفتم، خوشحال شد. من می‌دانستم مردها دوست ندارند یک سری اطلاعاتشان حتی به دست مادر خانم‌شان برسد.

الان هر کدام از شما رازهای شوهرتان را پخش کردید باید بروید رد مظالم بدهید، توبه کنید و صدقه بدهید. این



موارد را نباید به کسی بگوئید مگر به مشاورى که مى خواهد مشکل تو را حل کند (در مورد مسائل زناشویی).

اصلاً ما در اسلام، درد دل نداریم. حضرت محمد (ص) مى فرماید: با کسی درد دل کنی، سنگین تر مى شوی، حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه حکمت ۲، رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ، وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهِ لِسَانَهُ، هر کسی که از رازی که به او مى رسد پرده برداری کند و به دیگران بگوئید، خود را ذلیل کرده است. ایشان مى فرماید: متخصص باید حسود نباشد (کسی که مى خواهد مشاوره بده) حب دنیا نداشته باشد، و علاقه به سرنوشت تو هم نداشته باشد.

من باید چگونه همسر را راضی کنم که بیاید به من نفقه بدهد و به من هم بدهکار نباشد، حق شما هم در روز قیامت به گردن اوست، برای همین میگویم شما باید درمانگر شوهر باشید. اگر شوهر حق تو را ندهد گرفتار توست. همین الان شما فهمیدید که گره مسائل مالی تان در زندگی کجاست. پس احتیاج به مشاوره هم ندارید. یکی از مادران: خیلی ممنون از مطالب ارزنده تان، یک سؤالی داشتم در مورد مراحل ایمان که گفتید. مرحله دوم (مرحله ای بود که انسان کینه ندارد) می شود کسی مرحله اول را داشته باشد و وارد مرحله سوم شود (مرحله دوم را نداشته باشد؟) یا این ها ترتیب اش مهم است؟

پاسخ: مرحله دوم بایستی عبادت کند و اصلاً گناه هم نکند. این اصلاً به یک ثبات از ایمان رسیده. از اینکه عبور کند واقعاً در قلبش چیزی نیست. آدمی که عبادت خدا را نکند، یک جاهایی پایش گیر می کند. الان شما مثلاً می گوئید من کینه ندارم، بعد از یک اتفاقات جدیدی که می افتد می گوئید من آدم مشکل داری هستم. مثلاً شما الان از لحاظ مالی از فامیل بهتری، هیچ نگرانی نداری. از نظر تحصیلات بچه ات بهتر است و هیچ مشکلی ندارد ولی آمدیم و بچه تو برای یک مرحله ای قبول نشد، بچه او قبول شد. آنوقت می گویی چقدر حالم بد است.

ادامه سوال: الان اگر من حالم بد باشد، این کینه می شود؟ بچه من هم به این مرحله می رسید؟
ادامه پاسخ: نه، آن خوب است. آن غبطه می شود. ولی یک موقع می گوئید چرا او رفت، او لایق نبود. چرا او ماشین گران خرید من ندارم، او خانه اش را بزرگ کرد من ندارم. الان که من بالاترم. وقتی آن ها بالاتر می روند من مشکل دار می شوم چرا؟ چون مرحله دوم را نگذرانده ام. چون هنوز باطنم آلوده است، منتها موقعیت بروز نیست. در موقعیت که پیش می آید ما باید بسنجیم.

ادامه سؤال: پس تربیت اش مهم است.

ادامه پاسخ: بله.

یکی از مادران: خانم دکتر، شما فرمودید رفتار با همسر اینطوری باشد، حالت میهمان باشد، این ها همه درست. همسر من به خاطر اینکه شب ها دیر تشریف می آورند، همه کارها را خودم انجام می دهم و دوست ندارم ایشان



کاری انجام دهند. زندگی خوب است یک مرتبه به هم می‌ریزند، در حدی که به ایشان می‌گویم چرا لیوان آب را اینجا گذاشتی، همین یک داستان برای ناراحتی درست می‌کند. عصبانی و ناراحت می‌شوند. می‌گویم من حرفی زدم. دیگر اینکه از این کار من هم ناراحت هستند که حرف‌هایی که دیگران به من می‌سپارند را می‌گویند چرا با من در میان نمی‌گذاری، در صورتی که رازها و درد دل‌هایی است که نه به زندگی ما ربطی دارد نه به ایشان ربط دارد ولی ناراحت می‌شود که چرا این حرف‌ها را به من نمی‌زنی.

پاسخ: این سؤال شما مشاوره می‌خواهد. باید ده‌ها سؤال از او پرسیم که بفهمیم چرا این رفتار از او سر می‌زند. همینطوری نمی‌توانم بگویم به خاطر اینکه تا یک پیش زمینه‌ای نباشد، مرد هرگز این کار را انجام نمی‌دهد، پیش زمینه‌هایی متفاوتی هست و آدم باید روی همسر خودش دقت کند. یک سری مسائل است که او بارها گفته ولی شما توجه نکردی. منتها سر لیوان، بهانه‌اش است. عموم مردان، مسائل جنسی برایشان اولویت است. هیچ موردی جز این برایشان مهم‌تر نیست. می‌خواهد از نظر جنسی کم نداشته باشد. در حدیثی از حضرت محمد^(ص) که می‌فرماید: اگر زنی یک بار به شوهرش بگوید نه، جایش ته جهنم است. (نهج الفصاحه)

من رفتم حج واجب که سی چهل روز از خانواده دور بودیم و تا حجام تمام نمی‌شد از احرام در نمی‌آمدیم. ما مدینه دوم بودیم. رئیس کاروان گفت: شما سه چهار روز صبر کنید طواف نروید بگذارید حجم مدینه اولی‌ها تمام شود سبک شود حالا وقت دارید. ما همه‌اش در ساختمان بودیم. خانمی در اتاق ما بود آرایشگر بود. خانم‌هایی که از احرام درآمده بودند می‌آمدند که موهایشان را رنگ کند. ما رفتیم بیرون یک گلیم پهن کردیم گفتیم آرایشگاه اینجاست! هی مدام در نزنید. من ماندم با یک خانم که خیلی اهل حال و اهل دلی بود که با شوهرش جاهای خوبی می‌رفت. به من می‌گفت: خوش به حالتان، می‌روید شوهرتان به استقبالتان می‌آید. ما گفتیم تو هم همینطوری! گفتم یعنی چه اینقدر می‌گویی خوش به حالتان. تو هم شوهرت به استقبال می‌آید. گفت: نه من یائسه شدم شوهرم می‌گوید دلخوشی‌های شب را از من گرفتید.

من کجا فهمیدم مردهایی هستند که برای خودشان دلخوشی شب تعریف کرده‌اند. اینکه مردها از در تو می‌آیند به زنش نگاه می‌کند می‌گوید این امشب "نه" است. ارزیابی می‌کنند. با این متوجه می‌شود که این امشب حال و حوصله ندارد. من با او خوش نمی‌گذرانم. بعد، تکان بخوری به تو گیر می‌دهد. چون احساس می‌کند خودش محروم است می‌خواهد تو را هم محروم کند.

گاهی مسائل مالی برایش مهم است. می‌خواهد کسی این بار مالی را از روی دوشش بردارد. این سؤالش را جواب دهد. دیگر حوصله صحبت کردن با تو را ندارد. این‌ها دیگر تشخیصش با خودتان است. طبع شوهرتان را کشف کنید بعد دیگر پادشاهی می‌کنید. ما باید پیش خدا مدیون باشیم. شاید شوهر شما زیاده‌خواهی بکند ما مجبور نیستیم که زیاده‌خواهی او را پاسخ بدهیم. باید او را قانع کنید و به او بگویید که: تو بیشتر از شرع حق نداری از من بخواهی. همینطور که قرآن می‌فرماید و بالوالدین احسانا اگر پدر و مادر خلاف شرع خواستند اصلاً



اطاعتشان نکن. به او بگوئید: من از تو بیشتر توقع داشتم. این چه چیزی است که از من می‌خواهی؟ به او بگو من و تو در قیامت حسابمان جداست. مرا جدا مؤاخذه می‌کنند و تو را هم جدا. من نمی‌توانم حدود شرع را زیر پا بگذارم. تو مرا به این مسئله دعوت کردی. وقتی یک نفر می‌گوید من راضی نیستم تو این مسئله را به کسی بگویی، من باید رازدار باشم چون خدا در قیامت به عنوان حق الناس از من طلب می‌کند.

یکی از مادران: بعد از تشکر از شما خانم دکتر، من تمام چیزهایی را که شما فرمودید عمل کردم در مورد وضو، دائم الوضو بودن را تجربه کردم، در مورد بین الطلوعین، هرچقدر هم خسته بودم سعی کردم صبح‌ها را یک ساعت بیدار باشم. واقعاً توقع نداشتم این قدر زود اثرش را ببینم. می‌خواستم بگویم شما فکر نکنید ما کارهای شما را انجام نمی‌دهیم. من شوهرم جزو آن قسمت مادی است و من ...

نمی‌دانم که باید چه عکس العملی نشان بدهم اینکه سعی می‌کنم خیلی رعایت کنم، خیلی توقع مادی کم باشد، همه جور به دل او راه می‌آیم. ولی اتفاقاً احساس می‌کنم که این باعث شده فکر کند من هیچ نیاز مادی ندارم. واقعاً نمی‌دانم چطور باید با او همدردی کنم.

پاسخ: خوب، ببینید ما الان که نمی‌توانیم با آقایان جلسه داشته باشیم، قبل‌ها من بعد از جلسه با خانم‌ها جلسه زوج‌ها می‌گذاشتم. در جلسه زوج‌ها خیلی اطلاعات را به آقایان منتقل می‌کردم و خیلی مفید بود. روی سی‌دی زوج‌های جوان، وظایف مردها را به آن‌ها گوشزد می‌کنیم (این سی‌دی در انتهای جلسات به شما داده می‌شود). مثلاً در بحث نفقه، که مرد به زن می‌دهد، این قدر پیش خدا گران قیمت است که ۸۰ الی ۹۰ درصد عبادت مرد را خدا برایش می‌نویسد. عبادت ما زن‌ها صد در صد باید خودم انجام بدهم. ولی برای مردها که نفقه می‌آورند، ۸۰ درصد پاک می‌شود و ۲۰ درصد برعهده‌شان است. همان نماز شبانه روزی‌شان را بخوانند و حرام انجام ندهند برایشان کافی است. ولی من نه؛ من باید عبادتم را تکمیل کنم. حتی یادم است یک‌بار در تاکسی نشسته بودم، آقای سرش را از ماشین بیرون می‌آورد و به هر کسی یک فحش می‌داد آخر من داد زدم گفتم: آقا من خانم. لطفاً رعایت کنید. بعد یک نگاهی کرد گفت: ببخشید آجی، معذرت می‌خوام. حواسم نیست. از صبح توی شرکت تا ۴ بعد از ظهر، چهار هم می‌ایم تا ۱۰ شب همه‌اش در این آژانس نشسته‌ام و خسته شدم و چنانم. گفتم: آقا، برای چی این کارها را می‌کنی؟ گفت: برای نان زندگی. گفتم: برای نفقه خانواده است دیگر؟ گفت: بله؛ گفتم: پس خوش به حالت، اولاً که حضرت محمد^(ص) می‌گوید: مردی که کاری می‌کند که زن و بچه‌اش دستشان جلوی دیگران دراز نباشد، او ثواب رزمنده خط مقدم جبهه را دارد. بعد هم ۸۰، ۹۰ درصد عبادتش را دارد انجام می‌دهد.

این مرد اشک‌هایش را با دستانش پاک کرد! مردها باید این را بفهمند. وقتی از نظر مالی برای زن‌شان کار می‌کنند جایزه دارند پیش خدا. ما نه، ما چه جایزه‌ای داریم. ما باید خودمان عبادت کنیم.

می‌گویند در کوچه‌ای مردی در هر دو دستش بار بود. داشت به طرف خانه می‌رفت. تا پیغمبر را دید خجالت



کشید گفت آقا ببخشید ما همه‌اش دنبال دنیاییم. حضرت رسول (ص) خندیدند و گفتند: من دلم می‌خواست من در جایگاه تو بودم. گفت: آقا چرا؟ گفت: بین مردی که خانواده‌اش را بی‌نیاز می‌کند پیش خدا خیلی اجر و پاداش دارد. مردها باید این را بفهمند. فکر می‌کنند فقط دور از جانشان دارند می‌دوند و می‌گویند جامعه اینجوری است من نمی‌رسانم ... و هرچقدر زن‌اش را بی‌نیاز کند پیش خدا بیشتر ارزش دارد. منتها تو چطور باید این را به آنها بگویی؟ باید بگویی: بله؛ من یک چنین حدیثی را شنیده‌ام. خیلی دلم روشن شد. دیدم شما مردها چقدر وضعتان خوب است.

ما چقدر مشکل داریم. این از اطلاع‌رسانی‌های خوب است که به همسر بگویم بفهمد در انجام نفقه چقدر پیش خدا ارزش دارد. وقتی پول حلال می‌آورد خمس می‌دهد درست کار می‌کند، چه کار بزرگی انجام می‌دهد. این‌ها را شما باید به آنان یاد بدهید. بعد دیگر نمی‌آید بگوید چرا تو از من چیزی می‌خواهی. بعد هم بحث نفقه در ماده ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ قانون مدنی، مردها خیلی چیزها به عهده‌شان است. که البته من این را در سی‌دی زوج‌های جوان گفته‌ام به طور مفصل.

حالا بگذارید دوره شما بگذرد آن‌ها اعتمادشان به شما جلب شود، بفهمند زن‌شان، زن زندگی است نه زن خیابان و پدر و مادر و ... بعضی‌ها همه‌اش می‌گویند بچه‌ام، انگار نه انگار این آقا هم بابا است! یکی از این راننده‌های آژانس می‌گفت: خانم، من ساعت ۱۰ شب که می‌روم می‌گویند: نان نداریم. نان نخردی؟ خوب می‌گویم این پسر به این قد بلندی را بفرست برود نان بخرد. می‌گوید بچه‌ام امتحان دارد! این‌ها حرف‌های زشتی است.

بچه‌ها باید خادم پدر و مادر بشوند.

یکی از مادران: سلام خانم دکتر، خسته نباشید. من نکته‌ای را بگویم. تعقیباتی را که گفتید بعد از نماز انجام بدهید، من با اینکه حالا شرایطم جوری بود که نمی‌توانستم نماز بخوانم، ولی چند روزی بلند شدم این‌ها را همه را انجام دادم. در خانه هم قبلا سعی می‌کردیم همیشه وضو بگیریم. دو مورد دیگر که، حالا شما گفتید باید یک جوری مثلاً مرد را رشد بدهیم و به وظایفش آگاه کنیم، موردی که شما گفته بودید همسر را باید میهمان کنید و وقتی می‌آید جلوی در بروید، ما همیشه را این کار را انجام می‌دادیم، دوست داشتم یک موقع‌هایی که من هم بیرون هستم مثل موقعی که من جلوی در می‌روم، همسر و بچه‌هایم جلوی در بیایند. بچه‌ها کمتر این کار را می‌کنند. هیچ‌وقت من دوست نداشتم مستقیم این را به ایشان بگویم که چرا من می‌آیم شما این کار را نمی‌کنید، دیدم دو چیز که شما از امام خمینی تعریف کردید و یکی آقا میرزا جواد تهرانی، من یک روز تلفنی غیرمستقیم برای ایشان نمی‌خواستم مستقیم تعریف کنم که یعنی چه شما دارم می‌گویم گوش کن، تلفنی با مادرم داشتم صحبت می‌کردم این‌ها را برای مادرم داشتم تعریف می‌کردم، موقعی زنگ زد که همسر از راه رسید. این‌ها را داشتند گوش می‌دادند. من در آشپزخانه بودم و ایشان در حال درآوردن لباس بودند فکر کردند این‌ها را

برای مادرم تعریف می‌کنم و منظورم به ایشان نیست، ولی اینقدر قشنگ نتیجه داد که من بعد از آن یکی دو دفعه در هفته بیرون رفتم و آمدم در زدم، در را که باز کردند دیدم همسر و بچه‌هایم جلوی در هستند...

پاسخ: اصلاً زندگی بزرگان را آدم بشنود و در خانه تعریف کند خودبه‌خود برای همه اثر دارد. بچه‌ها هم احساس می‌کنند که باید بزرگ باشند. مثل آن بزرگ رفتار کنند. اصلاً اثرات موعظه خوب است. چرا این قدر می‌گویند باید در خانه‌تان موعظه باشد؟

و اینکه خداوند می‌فرماید در روز سه بار با همسران خلوت کنید؛ قبل از نماز صبح (من قبل صلاة الفجر)، (من بعد صلاة العشاء) بعد از نماز عشاء، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ؛ بعد از ظهر که لباس‌هایتان را زمین می‌گذارید. چنین با حیا می‌گوید که بچه‌ها نباید شما را در این حالت ببینند.

در این سه وقت شما عار دارید بچه‌ها شما را ببیند. پس باید در بزنند. منتها ما گفتیم بچه‌ها اول می‌آیند در می‌زنند کنجکاو هستند، مخصوصاً کوچکترها، وقتی در را باز کرد می‌گوییم چرا در زدی؟ مگر به تو نگفتم در زن. هر وقت خودم به تو گفتم بیرون می‌آیم. منتها بیشتر از یک ربع باهم در اتاق ننشینید. خیلی طول ندهید که بچه‌ها کارهای خودشان را بکنند.

یکی از مادران: خانم دکتر، در مورد این موبایل صحبت کردن، همسرم شغلش ایجاب می‌کند که خیلی تلفن‌های متفاوت دارد خیلی طولانی، مثلاً پریروز یک مشکلی در کارشان پیش آمد کل کارهایش به هم پیچیده بود و لغو شده بود، از صبح تا غروب برای مادرش شمرد که داشت با او صحبت می‌کرد، ۱۰۳ تا تلفن جواب داده بود پشت هم و بدون وقفه. ما دیگر کلافه شده بودیم برنامه خرید بیرون چیدم که بلند شویم از خانه بیرون برویم یک باد و هوایی به سر و کله‌تان بخورد، من گفتم ایشان همیشه حق به جانب است، طبق معمول حق به جانب گفت که تو اصلاً چرا به من شکایت می‌کنی؟

چرا اصلاً دهانت را این طور باز می‌کنی؟ و با ایما و اشاره به من می‌گویی که نباید دیگر با تلفن حرف بزنم؟ پاسخ: برای بحث تلفن، باید یک قراری بگذارید. اولاً زندگی مشترک، تعهد مشترک دارد. چه ساعتی باهم هستیم، چه ساعتی باهم نیستیم، من قشنگ با همسرم قرار می‌گذارم، می‌گویم من امروز کلاس مجازی دارم، شرمندهم، مثلاً امروز من از ۷/۵ صبح کلاس مجازی داشتم تا ۱/۵ ... می‌خواهم بگویم به شوهرم گفتم. ولی روزهای دیگر این طور نیست. باید برنامه ریزی‌مان را به همه خبر بدهیم. بعد هم ساعات را برای هم داشته باشیم. باورتان می‌شود مرا برنامه تلویزیون دعوت کردند بسیار زیبا و بسیار خوب. روز جمعه گفتم من محال است بیایم. تهیه کننده ۳ بار به من زنگ زد. گفت: خانم همیز، ما از لحاظ مالی از خجالتان در می‌آییم. گفتم: شرمندهم. یعنی به تو پول می‌دهیم پاشو بیا گفتم جمعه مال خانواده است. ما باید به قول معروف سنگ‌هایمان را



با هم وا بکنیم. مثلاً جبران خلیل جبران که یکی از نویسندگان مشهور مصری است. او می گفت زن من یک کم به من فرصت بده.

یعنی مرد هم می خواهد مستقل باشد ولی ساعات باید تعریف شده باشد. وضعیت اضطراری او را باید بپذیری. بعد او باید برای شما وقت بگذارد. مثلاً پنجشنبه بعد از ظهر مال خانواده است یا جمعه، بقیه اش برای خودم است. از ساعت ۸ شب که به خانه می آیند به بعد مال خانواده است.

من دیگر آنجا نباید تلفن جواب بدهم. الان چیزی که هست قضات که به خانه می روند ممنوع است تلفن شان را جواب بدهند. این سبک زندگی است. آدم باید برنامه ریزی اش را در خانه اعلام کند.

به او بگویید تو چقدر مال خانواده ای چقدر برای خودتی؟ ولی اینکه مدام با ایما و اشاره به او بکن نکن کنی، اعصابش خرد می شود. از مردها عذرخواهی نخواهید آنان هرگز عذرخواهی نمی کنند. ولی همین که سکوت می کند و آن کار را تکرار نمی کند یعنی معذرت خواهی. این را ما باید بپذیریم. چون اگر مرد معذرت خواهی کند فکر می کند خودش را شکسته است، منتها شما الان با این کارنامه سیاهی که برای خودت درست کردی فعلاً این هفته را سکوت کن. از هفته آینده که یک کمی حالش جا آمد تلفن های بی ضابطه اش را زد همه کارهایش را کرد و سکوت تو را دید ولی ناراحتی تو را ندید اونوقت می توانی بگویی که: من می خواستم امتحانت کنم! که تو تعادل را رعایت می کنی یا افراط می کنی؟ حالا خودت بگو. تعادل چیست و افراط چیست. یک هفته اجازه بده امتحانش را پس بدهد. اصلاً به او کار نداشته باش. اصلاً ایما و اشاره نکن و به بچه ها اظهار ناراحتی نکن.

ادامه سؤال: من اصلاً کلاً ولش می کنم. یک بار که صدایم در می آید شاکی می شود.

ادامه پاسخ: این غلط است. این یعنی اینکه تو ناراضی هستی. ما باید هر دو برنامه داشته باشیم. من با شوهرم برنامه ریزی کردم خونه مادرت می خواهی بروی مشخص، خونه فامیل من می خواهی بروی مشخص، بدون ضابطه نمی شود. اصلاً حضرت علی علیه السلام می فرمایند: (توزیع الوقت، توسیع الوقت) تقسیم بندی وقت، وسعت وقت می آورد، وقتی برنامه ریزی می کنید آن را وسیع کرده اید.

منتها، من به شما تخصصاً بگویم. شما تقویم می آورید با هم تعریف تفریح می کنید. کجا برویم و چکار کنیم. دیگر رهائش می کنی. باید یک تفریح برایش بنویسی.

مثلاً من خودم ماهی یک بار تفریح نوشتم برای خودم و شوهرم. با توافق هم، ولی اجرا هم نکردیم! نشد. من یادم است شبی که تولد حضرت عبدالعظیم علیه السلام بود و شب جمعه هم بود همه می رفتند، ما هم تو تقویم نوشته بودیم شاه عبدالعظیم، همان شب برای ما مهمان آمد و ما نرفتیم!

من یکشنبه روز تعطیلی ام بود. بعد دیدم شوهرم سرکار نرفت. گفتم حالت خوب نیست؟ چرا نرفتی؟ ...



گفت: نه، من امروز را مرخصی رد کردم. گفتم چرا؟ گفت: به تو قول دادم ببرم شاه عبدالعظیم نبرده بودمت، حالا ببریم. گفتم: وا، چقدر جالب. خانم جاتون خالی وسط هفته رفتیم شاه عبدالعظیم اینقدر خوش گذشت. رفتیم رستورانش جاتون خالی غذای با سطح قیمت پایین هم میده، اصلاً دیگر یادم نرفت. ولی چرا از قبل نوشته بودیم جمعه میریم اونجا. یا مثلاً برنامه ریزی کرده بودیم ببریم تو چمنها مثلاً ناهار ببریم اونجا بخوریم. این رو نوشتیم. حالا انجام شد، شد. نشد، نشد! ولی چون برنامه ریزی کردیم، دیگر تو این طوری حالت به هم نمی خوره که تو همش مال ما نیستی. اونم همش بدهکار باشد اعصابش خورد می شد.

برو بابا، این چه زنیه. من همش بهش بدهکارم. هر کاری هم بکنم باز بهش بدهکارم. این فایده نداره. او باید بفهمد ۲۰ ساعتش مال خودش، ۲ ساعتش با تونه. از اون ۲۰ ساعت، ۱۶ ساعتش هم که سرکاره و بیرون از خونه و فلان، بقیش باید با تو باشد. چهار ساعتش باید با تو باشد دیگر.

ادامه سؤال: البته موقع تلفن حرف زدن، چه خونه باشد چه شب باشد چه بهونه اتفاقی تو خونه مثل پریروز، صدا از هیچ کس نباید در بیاد. حالا بچه ها یکی یکی تو هر اتفاقی بودن من این وسط هی می چرخیدم همه رو جمع و جور کردم. اینترنتیا، کارا همه تموم شد، ناهارا داده شد، اصلاً شب شد. دو تا نماز خونیدیم. همچنان ادامه داشت.

ادامه پاسخ: خودتو آماده کن برای اینکه اصلاً نیست. برنامه ریزی کن. تو برنامه ریزی که کردی تخلف شد اعتراض کن. همینطوری یک باره بگی من فلان کار رو بکنم اونم به هم می ریزه. نه، برنامه ریزی کنن. ما قشنگ برنامه ریزی داریم. این ساعت تا این ساعت من شوهرم رو آزاد میزارم به پیام هایش نگاه کنم اونم منو آزاد میزاره به پیامم نگاه کنم. گاهی هم می خواهیم با هم تلویزیون نگاه کنیم گاهی هم می خواهیم، ناهار و شام بخوریم، می خوریم، من کارام رو کنسل می کنم میرم اونجا، اون ساعتی که اون میگه. ما بایستی به خواسته های هم احترام بگذاریم. و حدود همه رو هم رعایت کنیم. این نباید باشد که الان وجود او برای من رنج آوره. خودش داره الان حرص می خوره که زنم الان داره رنج میکشه. بگو امروز من تو رو گذاشتم توی آف. اصلاً نیستی خونه. راحت باش. هر کار می خواهی بکنی بکن. این وقتی ببیند که من امروز و بدهکار نیستم، بعد اصلاً خجالت میکشه که می خواهد یک روز به تو بدهکار نشه. اینجوری باهاش رفتار کن. لامپ که بالای میزه میگه over the desk درسته؟ ...

به کتاب بگی میز چطوره، کتاب میگه میز یک جای صاف بدون خطر، به لامپ بگی، میگه نه این چهار تا پایه داره، زیرش خالیه. من میگم باید over به زندگی نگاه کنی. چهار تا مطلب بعدش هم بفهمیم. الان تو داری به این فشار میاری اون داره تحت فشار این تلفن ها رو میزنه بعد میترکه. نمی آید به تو بگه من از تو ممنونم. او الان از over که نگاه کنی میگه آقا off، تو آزاد اصلاً انگار تو خونه نیستی امروز. برو همه تلفن ها تو بزن. به این فکر کنیم که آقا من الان خودم آزادم، بعدش این باید برای تو باشد. من می گویم over نگاه کردن خیلی مهم



است. این آخرین مثالی من باشد برای درس شما، من یادم است که شاید روز اول براتون زده باشم، ولی حالا الان باز هم میگم، اونهایی که نشنیدن بشنوند. ما همه مادریم. درسته؟ شما تصور کنین مادری بچه ۱/۵ ساله اش رو خوابانده، حالا می خواد بره سر جای خودش بخوابه. این بچه پا میشه میاد پیش مامان. مادر میاد پیش این بچه می خوابد بچه ۲ ساله برایش قصه می گوید دستش را میگیره، نازش می کند بچه خوب سیر خواب که شد، مادر پاورچین پاورچین پا می شود می رود. باز این بچه از خواب بلند می شود می آید. شما مادر هستید چه می کنید؟ پاسخ یکی از مادران: من خودم باشم بچه را برمی دارم می روم پیشش می خوابم. ولی اگر زیادی کلافه شوم اجازه میدم همونجا بخوابد. یا خودم جای دیگر می روم. چون واقعاً جا تنگ می شود.

ادامه صحبت استاد: خوب، حالا می روم پیشش می خوابم این مادر رفت سرش رو گذاشت روی بالش همین بچه. میگه: آه، من آمدم. تا سرش را کنار سر بچه گذاشت دید ای وای، دیوار روبرو عکس یک هیولا است با نور چراغ و درخت کوچه و نور طوری سایه درخت را روی دیوار انداخته عین یک هیولا شده. و این بچه از این هیولا می ترسد، از خواب می پره. رفت پرده را کشید این هیولا پاک شد.

گاهی اوقات یک هیولا در زندگی شوهر توست. اون هیولا رو باید در بیاری تا اون آرامش پیدا کنه. هیولایش چیه؟ همین که به شما بدهکاره. همینکه بچه ها به او نمره منفی میدن. همین که بابا امروز این قدر صحبت کرد مامان آزار دید، این هیولایی شوهر توست. این رو باید از او بگیری. این over نگاه کردن به کار است. تو تا موقعی که رفتی آمدی به بچه ها گفتی ساکت بابا کار داره، under the desk نگاه کردی. هر دو هم زجر کشیدید. هم اون احساس بدهکاری کرد و هم احساس کرد پیش بچه ها جایگاهی ندارد و فهمید بچه ها متوقع هستند هم فهمید این قدر کار سنگینه که باید جواب بده، موند لای این قیچی له شد...

برای همین است که داد و بیداد می کند و از تو اظهار ناراحتی می کند. چون تو under the desk به کار نگاه کردی، ولی over که نگاه کنی یک روش می شود. پس حالا این سؤال خوب شما باعث شد که من تکلیف آینده را over بدهم.

خانم ها مسائل را از بالا نگاه کنند نه از پایین، که بتونن راه حلش را پیدا کنن. چون باید راه حل را خودتون پیدا کنید. من که بغل دست شما نیستم که هر دقیقه به شما بگویم این را چه کار کن آن را چه کار کن. ولی روش این است. Under the desk نگاه کنید هر دو از هم ناراضی هستید، over the desk نگاه کنید مسأله را قابل حل می کنید.

پایان

جلسه چهارم سرکار خانم همیز